**اپوزیسیون و تعریف "منافع ملی"**

**محسن ابراهیمی**

[**ebrahimi1917@gmial.com**](mailto:ebrahimi1917@gmial.com)

میز گرد "آینده ایران"\* در فراخوانش لیست زیادی از موضوعات مربوط به آسیب شناسی اپوزیسیون را به عنوان موضوعات بحث و تبادل نظر اعلام کرده است. "اپوزیسیون و تعریف منافع ملی" یک مورد از این لیست است که من به عنوان تیتر مقاله ام انتخاب کرده ام و مایلم خلاصه اش را در جریان میزگرد ارائه کنم.

اجازه بدهید این بحث را با طرح یک سلسله سئوالات آغاز کنم:

1. "ملت" چیست که "منافع ملی" اش قرار است تعریف شود؟ آیا "ملت" یک پدیده واقعی و عینی و قابل تعریف با معیارهای جهانشمول است یا یک پدیده سیاسی - ایدئولوژیک است که جنبشهای سیاسی در مهندسی و ساختن آن نقش دارند؟
2. "منافع ملی" چیست؟ چه کسانی و چه نیرویی آن را تعریف میکنند؟ آیا در نظامهای تا کنونی اکثریت مردم در تعریف "منافع ملی" شان هیچ  نقشی دارند؟
3. مخصوصا در نظامهای سرمایه داری که دو طبقه بنیادی همیشه در کشمکش سیاسی هستند، کدام تعیین میکند که این یا آن تصمیم سیاسی یا اقتصادی در خدمت "منافع ملی" هست یا نیست؟
4. معیارهای تشخیص در باره اینکه این یا آن تصمیم سیاسی یا اقتصادی درخدمت منافع مشترک کل جامعه و همه شهروندان است یا در خدمت منافع اقلیتی از جامعه چه ها هستند؟
5. معنای "منافع ملی" در زیر سلطه حکومت اسلامی چیست و چه میتواند باشد؟
6. اپوزیسیون از "منافع ملی" چه تصویری میدهد؟ آیا اصولا یک تصویر مشترک از "منافع ملی" در میان بخشهای مختلف اپوزیسیون وجود دارد؟
7. مستقل از هر تعریفی که ما ممکن است از "منافع ملی" داشته باشیم، نقش و جایگاه گفتمان "منافع ملی" در مبارزه سیاسی برای سرنگونی رادیکال جمهوری اسلامی وتحقق یک جامعه انسانی چیست؟ مانعی در مقابل آن است یا برعکس آن را تسریع میکند؟

روشن است که به همه این سئوالات اینجا نمیتوان پرداخت اما در کل این مطلب به جنبه هایی از این سئوالات خواهیم پرداخت که تصویری حدالامکان روشن از نقش "منافع ملی" در مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی و استقرار یک جامعه آزاد و برابر و انسانی داشته باشیم.

**ترم "آسیب شناسی اپوزیسیون"**

مستقل از محتوای مورد نظر برگذار کنندگان این میز گرد، خود ترم "آسیب شناسی اپوزیسیون" در همان نگاه اول حامل ابهام بزرگی است. انگار اپوزیسیون مجموعه همسانی است که از آسیبهای احتمالا مشابهی رنج میبرد و شناخت آن آسیبها و البته ریشه یابی آنها راه را برای درمانشان و شکل گیری یک اپوزیسیون سالم و قوی و موثر هموار خواهد کرد. چنین نگرشی به اپوزیسیون و معضلاتش که معمولا با همین ترم فرمولبندی میشود بیسابقه نیست. قبلا هم نیروهایی در اپوزیسیون به این موضوع تحت همین عنوان پرداخته اند که معمولا به لیست مشابهی از آسیبها، ریشه آسیبها و درمانها رسیده اند. آسیبها معمولا حول عدم درک از دمکراسی، عدم تحمل نظرات دیگران، احترام نگذاشتن به عقاید مخالف، خود محوری، ریاست طلبی، غلبه تئوری توطئه در اپوزیسیون، و بالاخره پراکندگی دور میزند و درمانها هم معمولا تمرین دمکراسی و قول و قرارهای اخلاقی برای تحمل و مدارا با همدیگر است.

این نگرش و متد برخورد، اپوزیسیون را به معنای مجموعه ای از گرایشات و نیروهای سیاسی متکی به جنبشهای سیاسی – اجتماعی نمیبیند. گرایشات و جنبشهایی که اهداف و تصویرشان در زمینه اقتصاد، مناسبات سیاسی، مسائل اجتماعی و غیره مثل هر جامعه ای در دنیا ممکن است به هم نزدیک یا دور یا حتی در تقابل با هم باشند.

این تصور واقعی نیست که گویا همه نیروهای اپوزیسیون مستقل از اینکه به چه گرایش سیاسی و جنبش اجتماعی تعلق دارند روی هم از بیماریها و آسیبهای مشابهی رنج میبرند و لابد روش مداوایشان هم مشابه است. احزاب و گرایشات سیاسی و جنبشها حتما نقاط قوت وضعف دارند. به این اعتبار حتما لازم است نسبت به گذشته، موقعیت فعلی و آینده شان "آسیب شناسی" بکنند و ضعفهایشان را درمان کنند. به این معنا که این یا آن تحلیل یا تاکتیکشان در این آن مقطع برای رسیدن به هدفشان درست یا غلط بوده است و نیاز به اصلاح دارد و چه اصلاحی. به این معنا "آسیب" و "آسیب شناسی" نیروهای اپوزیسیون مساله ای مربوط به گرایش سیاسی آن اپوزیسیون و معضلات و موانع راهش است.

هر جنبشی بسته به اینکه چه نقدی به کدام جنبه از وضع موجود دارد، برنامه سیاسی وتاکتیکهایش هم از آن متاثر میشود و تلاش میکند همان جنبه را تغییر دهد. برای مثال جنبش یا گرایشی که همه نقدش به وضع موجود انحصار طلبی حکومتی باشد، اهدافش فراتر از شکستن این انحصار و شریک قدرت بودن نخواهد بود. اینکه این قدرت چه بلایی سر مردم میاورد دیگر مساله اش نیست. قاعدتا چنین اپوزیسیونی اگر بخواهد در باره خودش آسیب شناسی کند روی این تمرکز خواهند کرد که چه نقطه ضعفهایی داشته که نتوانسته در شکستن انحصار قدرت و مشروط کردن ولایت فقیه موفق شود. که البته به نظرم کل این نگرش برای کل جامعه و آینده اش خود یک آسیب است. چنین اپوزیسیونی هر چقدر بیشتر در آسیب شناسی خودش غور و تفحص کند و قوی تر عمل کند اتفاقا آسیبش به جامعه و پروسه سرنگونی حکومت هم بیشتر خواهد بود.

چنین جنبشی در بهترین حالت در دنیای محدود اسلام خوب و بد و آخوند خوب و بد دور میزند و دست آخر به زائده ای از همان "اسلام خوب" مثلا معرکه سیاسی به نام اصلاحات خاتمی تبدیل میشود که کارش چیزی نبود جز رنگ کردن لاشخوری به نام حکومت اسلامی و فروشش به مردم دنیا.

فعلا به همین مثال بسنده میکنیم و با طرح تز اصلی مورد نظر در این مقاله بحث را ادامه میدهیم.

**تز اصلی**

مستقل از این که نویسنده این سطور در باره "منافع ملی" چه تصویر و چه تحلیلی دارد که در خلال این نوشته مستدل خواهد شد، "منافع ملی" از آن نوع گفتمانهای سیاسی است که ظاهرا همه محتوای تاریخی و سیاسی اش روشن است و جای سئوال ندارد. انگار وقتی اسم "منافع ملی" وسط بیاید همه میدانند در مورد چه چیزی صحبت میکند و هیچ علامت سئوالی در مقابلش نمیتوان گذاشت. همه باید در خدمت "منافع ملی" باشند و برای "منافع ملی" تلاش میکنند. به یک نحوی "منافع ملی" در ردیف مقدسات و جزو تابوهای سیاسی است که انتقاد بردار نیست. اگر کسی این گفتمان سیاسی تاریخا شکل گرفته را زیر سئوال ببرد یا مثلا تلاش کند این را ثابت کند که "منافع ملی" معمولا دستاویزی برای پیش بردن منافع اقلیتی از یک "ملت" یا به عبارت درستتر یک جامعه است، فورا با لعن و نفرین مواجه میشود که گویا چیز مقدسی را زیرسئوال برده یا تابویی را شکسته است!

عنوان کلی میز گرد "آینده ایران" "آسیب شناسی اپوزیسیون" است. به نظر من آسیب شناسی سیاسی اپوزیسیون در زمینه تاثیرگیری اش از ناسیونالیسم و مقدسات سیاسی اش از جمله "منافع ملی" بسیار مهم است از جمله به این دلایل:

1. معمولا حکومتها با دستاویز "منافع ملی" با منافع اکثریت عظیم جامعه و با حقوق سیاسی و اجتماعی شهروندان بازی میکنند. هر جا لازم شد با چماق "منافع ملی در خطر است" اعتراضات حق طلبانه مردم را سرکوب میکنند. حتی جمهوری اسلامی که تا دیروز به کمتر از امت اسلام تن نمیداد، امروز مخصوصا با توجه به بازگشت ضد مذهبی در ایران "ملت" و "منافع ملی" را به چماق اسلام اضافه کرده است.
2. درعالم سیاسی ایران "منافع ملی" به یک گفتمان ایدئولوژیک - سیاسی تبدیل شده است که با رجوع به آن بخشی از نیروهای سیاسی در اپوزیسیون میتوانند از ارائه خواست و تصویر واقعیشان در باره مناسبات سیاسی و اقتصادی در جامعه امتناع کنند؛ با دستاویز "منافع ملی" در مقابل تحرکات اعتراضی رادیکال در جامعه سنگ اندازی کنند و حتی مماشات با جمهوری اسلامی را توجیه کنند!

هر دو مورد بالا را در جریان بحث با مثالهایی روشنتر خواهم کرد.

اجازه بدهید بحث را با چند نکته کوتاه در باره مقوله "ملت" ادامه دهم که "منافع ملی" به آن رجوع میکند:

**"ملت" و "منافع ملی" اش**

قاعدتا برای داشتن تعریفی از "منافع ملی" باید قبلا  تصویری از "ملت" داشت که قرار است منافعش تعریف شود و تحقق یابد.

یک تصویر کلاسیک از "ملت" همان "دولت-"ملت" (Nation state) است که یک پدیده سیاسی مربوط به و همزاد عروج سرمایه داری است که از لحاظ سیاسی با انقلاب کبیر فرانسه به فرجام رسید. ایران کنونی هم در ادامه "دولت - "ملت" سازی انتهای قرن نوزده و اوایل قرن بیست محصول سیاسی شکل گیری و عروج و استقرار سیاسی سرمایه داری است. "دولت-"ملت" به این معنا گامی به پیش در مقایسه با نظام فئودالی و پیشا سرمایه داری بود. روشن است که همین "دولت-"ملت" بعدا چهارچوب سیاسی اعمال حاکمیت طبقه نوپای سرمایه داری شد که قاعدتا تعیین میکرد چه چیزی مغایر "منافع ملی" است و چه چیزی مطابق آن.

در یک سطح تحلیلی پایه ای تر صاحبنظران معتبری مثل اریک هابسباوم (مورخ انگلیسی) و منصور حکمت علامت سئوال بسیار قابل تاملی در مقابل مقوله "ملت" از نقطه نظر اعتبار ابجکتیو آن گذاشته اند. اینکه هیچ معیار عینی و جهانشمول در باره موجودیتی به نام "ملت" وجود ندارد. برای مثال هر کدام از معیارهای شناخته شده و معمول در باره "ملت" بودن یک جمعیت معین مثل سرزمین و تاریخ و مذهب و  فرهنگ و زبان مشترک را در نظر بگیریم موجودیت خیلی از "ملت"ها" که همین الان "ملت" محسوب میشوند زیر سئوال میروند.

برای مثال با معیار زبان مردم کانادا و آمریکا و انگلستان باید یک "ملت" باشند و نه سه "ملت". مردم ایالت کبک در کانادا باید جزو "ملت" فرانسه باشند نه کانادا. با معیار مذهب معلوم نیست چرا همه مسیحیان یک "ملت" و همچنین همه کسانی که مسلمان محسوب میشوند یک "ملت"  نیستند و در میان "ملت"های متعدد پراکنده اند؟ یا چرا یهودیان پراکنده در جهان جزو "ملت" اسرائیل محسوب نمیشوند؟ حتی اگر سرزمین را که یک معیار مادی تر است در نظر بگیریم بیشتر معلوم میشود که "ملت" سازی و "ملت" خراب کنی یک امر سیاسی و ایدئولوژیک است.

"ملت"ها محصول سیاسی و تاریخی جنبشهای ناسیونالیستی هستند. این جنبش ناسیونالیستی است که "ملت"هایی را از بین میبرد و "ملت"های جدیدی میسازد. "ملت"های بزرگی را به "ملت"های کوچکتر تجزیه میکند یا برعکس از ترکیب "ملت"های کوچک "ملت"های جدید و بزرگتری را سرهم میکند. "ملت"هایی را باهم متحد کند و یا به جان یکدیگر می اندازد و البته در جریان این تحولات "منافع ملی" سابق کنار میرود و "منافع ملی" جدید تعریف میشود!

قریب یک و نیم قرن پیش 32 کشور وجود داشت. اکنون 196 کشور موجودیت سیاسی دارند. یعنی تقریبا هر سال یک کشور جدید متولد شده است. فقط در 26 سال گذشته 28 کشور جدید متولد شده اند. تعداد زیادی از این "ملتها"ی جدید و کشورهایشان را دول پیروز غرب در جنگ جهانی اول با تقسیم لاشه امپراطوری از هم گسیخته عثمانی و با گماردن شیوخ و روسای قبایل در تکه ای خاک مهندسی کردند. پادشاهی عربستان سعودی یکی از این موجودات بود که به مثابه محصول این نوع کشور سازی پاهای چرکینش را به جهان گشود. دیدیم که در فاصله کوتاهی یوگسلاوی سابق به هفت "ملت" و هفت کشور تقسیم شد و البته همه واقفیم که تولد این کشورها و "ملت"ها همراه بود با کشتار و ویرانی و درد و رنج کم سابقه برای میلیونها انسان که زمانی در صلح باهم زندگی میکردند.

مخصوصا برای جنبش و اپوزیسیونی که آزادی، عدالت اجتماعی و برابری انسانی برای همه شهروندان محور فعالیتش است قاعدتا باید اوضاع جهان در سه دهه اخیر و نقش ویرانگری که جنبشهای ناسیونالیستی در درست کردن "ملتها" تحت نام دفاع از "منافع ملی" ایفا کرده اند هشدار دهنده باشد.

طرح این نکات در باره خود پدیده "ملت" به این خاطر لازم است که حتی "ملت" که نقطه رجوع "منافع ملی" است خود یک پدیده  پرابهام است و محصول مهندسی سیاسی - ایدئولوژیک جنبشهاست. و به این اعتبار "منافع ملی" به نحوی اولی پر ابهام است.

اما مستقل از این که  یک کشور طی چه پروسه تاریخی و بر اساس چه معاملات و محاسبات میان قدرتها به کشور تبدیل شده است ومردم ساکن آن یک "ملت" محسوب شده اند به هر حال سئوال این است که "منافع ملی" مردم این کشور یا این "ملت" عملا به چه چیزهایی اشاره دارد؟ آیا "منافع ملی" قابل تعریف در باره مردم منتسب به یک "ملت" وجود خارجی دارد؟ یک واقعیت ابجکتیو هست؟ آیا میتوان منافعی را تعریف کرد که در میان همه آن "ملت" یا میان همه آحادی که در آن جغرافیا و تحت نام آن "ملت" و "هویت ملی" زندگی میکنند یکسان باشد؟ آیا میتوان با معیارهای عینی نشان داد که این یا آن "منفعت ملی" میان همه، کارگر و سرمایه دار، یهودی و مسلمان و مسیحی و بهایی و آته ئیست و پیروان هر مذهب دیگر، زن و مرد، پیر و جوان، سیاه و سفید، "ترک و فارس"، شهروندانی با گرایشات جنسی مختلف یکسان است؟

تا آنجا که به "آسیب شناسی اپوزیسیون" مربوط است طرح این نکات به دلایل پایه ای تری هم مطرح است. زمانی سرمایه داری در مقابل نظام فئودالی مبشر حقوق شهروندی بود. بعدا متعاقب انقلاب روسیه و توسعه اعتراضات کارگری و اجتماعی به اروپا و عروج سوسیال دمکراسی در غرب حقوق شهروندی دامنه وسیعتری گرفت. اما امروز سرمایه داری جهانی در بحران حتی از همان ایده  آلهای اولیه اش هم نه تنها دست کشیده است بلکه به یک تعرض همه جانبه به حقوق شهروندی حتی در خود دمکراسیهای غربی دست زده است.

برای مثال تا آنجا که به اسلام سیاسی در خود این کشورها برمیگردد چندین دهه است که تئوری نسبیت فرهنگی و مولتی کالچرالیسم تبدیل شده است به ابزار دست اسلام سیاسی و میدانداری امامان جمعه اعزامی شیوخ عربستان و حکومت اسلامی که در قلب کشورهای اروپایی با راه انداختن مساجد و مدارس اسلامی کارشان را پیش میبرند که چیزی نیست جز مغزشویی و تربیت تروریست اسلامی.

تا آنجا که به ژئوپولیتک منطقه مربوط است همه با داستان غم انگیز و تراژیک عراق و افغانستان آشناییم که چگونه خود دول غربی دست به کار شدند و در ویرانه های باقیمانده از عملیات "شوک و آو" در عراق اعجوبه ای سیاسی به نام "دمکراسی های قومی-مذهبی" بپا کردند و بعدا بر سرنوشت مردم منطقه حاکم کردند. شهروند و انسان وآزادی فردیش حتی به معنای قرن هجدهمیش هم جای خود را به مسلمان و مسیحی و شیعه و سنی و کرد و عرب و ترکمن و پشتون و هزاره داد که گویا نمایندگان مشروعشان هم آخوندها و روسای قبایل و جنگسالاران هستند!

در چنین دنیایی آیا روشن نیست که یک قدم مهم و بزرگ هر اپوزیسیونی که مساله اش آزادی، برابری و رفاه و سعادت شهروندان کل جامعه است فاصله گرفتن روشن و قاطع از تصاویری است که مذهب و ناسیونالیسم تولید و بازتولید میکنند؟

در مورد اهمیت و جایگاه شهروند آزاد و برابر در تصویر اپوزیسیون سرنگونی طلبی که کنار زدن حکومت اسلامی را گام اول برای استقرار مناسباتی انسانی میداند بعدا بیشتر تامل میکنیم اما اینجا لازم است برای اجتناب از گسست در بحث سر یک تیتر دیگر هم کمی دقت کنیم.

**"منافع ملی" را چه کسانی تعیین میکنند؟**

"منافع ملی" را حتی در کشورهایی که نظام سیاسی اش دمکراسی پارلمانی است نه تنها مردم یا اکثریت مردم تعیین نمی کنند بلکه معمولا طبقه ای که از لحاظ اقتصادی مسلط است و به تبع آن قدرت سیاسی واقعی هم در دستش است تعیین میکند. حتی فراتر از این در میان این طبقه از لحاظ اقتصادی مسلط هم، آن گروهبندی مالی، بانکی و اقتصادی درون طبقه ای که موقعیت مسلط تر و غالب تر دارد تعیین میکند که چه کاری و چه تصمیمی به اصطلاح حافظ "منافع ملی" است یا نیست. "منافع ملی" عملا اسم رمز منافع آن گروهبندی مسلط اقتصادی است. زیر پوست "منافع ملی" و منافع  همگانی یک تقسیم بندی بنیادی در قلمرو اقتصاد سیاسی و منافع متضاد طبقاتی در جریان است.

"منافع ملی" را نه تنها این گروهبندی تعریف میکند بلکه مهمتر از این در خودآگاهی سیاسی جامعه به مثابه منافع همگانی و ملی جا می اندازد. میتوان تصور کرد که حتی بخشهایی از جامعه دقیقا به خاطر همین خودآگاهی وارونه تحت پوشش "منافع ملی" علیه منافع واقعی خودشان عمل کنند.

این موضوع در اغلب جنگهای میان کشورها صادق است. در اغلب مواقع دولتها جنگ خارجی را برای غلبه بر بحران داخلی حکومتی با پوشش دفاع از "منافع ملی" راه میاندازند. دولت ها از طرف کشورها و به نمایندگی از "ملت"ها با هم جنگ میکنند. دو کشور را به ویرانه تبدیل میکنند و کرور کرور انسان میکشند که البته معمولا سربازانی از لایه های محروم جامعه هستند که به نام دفاع از مام میهن به گوشت دم توپ تبدیل میشوند، آوارگی و رنج پایان ناپذیری بر هر دو جامعه تحمیل میکنند و در پایان هم هر دو طرف باد در غبغب میاندازند که "منافع ملی" شان را پاس داشته اند. سئوال این است که این چه منفعتی است که حتما با کشتار مردمی از "ملت" دیگر تحقق می یابد؟

از منظر هر اپوزیسیونی که به نحوی و به هر درجه ای متاثر از نگرش ناسیونالیستی است همطراز تلقی کردن حقوق همه افراد بشر بدون کوچکترین تبعیضی یک تصور اتوپیایی است. برای چنین نگرشی درد مشترک و رهایی مشترک نوع بشر معنا ندارد. صاحب چنین نگرشی نمیتواند مثلا در جنگ ایران و عراق  برای کشتار سربازان عرب زبان عراقی همانقدر متاثر شود که برای سربازان "هم میهن و هم نژاد و هم سرزمین". کشتار سربازان طرف مقابل هر چقدر هم سنگین باشد چون ظاهرا در خدمت "منافع ملی" خودمان است نباید احساسی را بربیانگیزد.

یک شرط مهم قائل بودن به حقوق برابر شهروندی مستقل از مرز و میهن و "ملت" فاصله گرفتن از تلقیات و نگرش و روحیات ناسیونالیستی است. روشنگران قرن هجده فرانسه فرسنگها جلوتر از صاحبنظران متعلق به صف اپوزیسیون ناسیونالیست متولی حقوق "ملتها" هستند. زمانی دیدرو از نویسندگان مشهور دایره المعارف بزرگ خطاب به دیوید هیوم نوشت: "شما به تمام جهان تعلق دارید. من هم مثل  شما شهروند کلان شهر جهانم." تازه روشنگران آن عصر در دنیایی زندگی نمیکردند که انقلاب انفورماتیک اقصی نقاط جهان را به هم وصل کرده است.

**چند کلمه در باره جمهوری اسلامی و منافع ملی!**

خود جمهوری اسلامی البته به خوبی از "منافع ملی" بهره برداری سیاسی میکند. حکومتی که زمانی به کمتر از برافراشتن پرچم اسلام در خود واشنگتن راضی نمیشد مدتهاست که به ناسیونالیسم به مثابه چاشنی سیاسی اسلام با هدف گسترش پایگاه اجتماعی و سیاسی اش متوسل شده است. طنز سیاسی این است که یکی از خرافی ترین ومرتجع ترین رئیس دولتهای حکومت اسلامی که منتظر ظهور امام زمان از چاه جمکران بود یکباره مدافع سرسخت منشور کورش میشود که گویا در کنار ارزشهای والای اسلامی به مثابه "نمونه مدیریت ایرانی دنیا" است. لوح "منشور کورش" را از موزه بریتانیا قرض میگیرد و در کنارش چفیه اسلامی بر گردن سرباز هخامنشی و کاوه آهنگر می اندازد و عکس میگیرد. درباره "خلیج نیلگون فارس و نگین ابوموسی" رجز ناسیونالیستی میخواند و پدرخوانده مافیای اسلامی یعنی رفسنجانی هم رجز میخواند که امارات متحده برای گرفتن ابوموسی "باید از دریای خون رد شود"!

روشن است که این تشبثات ناسیونالیستی اساسا به این خاطر است که ایدئولوژی اسلامی کفگیرش ته دیگ خورده است و وبال گردن حکومت شده است. این ایدئولوژی آنقدر ورشکسته شده است که حتی مجاهد که خمیره ایدئولوژیکش اسلامی است با لکنت زبان هم که شده یک جوری از جدایی دین از دولت حرف میزند. اسلام نه تنها کسی را فریب نمیدهد بلکه انزجار اکثریت مردم را بر می انگیزد. در چنین شرایطی است که حکومت اسلامی با رجوع به ناسیونالیسم ایرانی تقلا میکند برای خودش پایه های اجتماعی تازه دست و پا کند.

**جمهوری اسلامی، دو جنبش و "منافع ملی"**

به نظر من آسیب شناسی موقعیت فعلی اپوزیسیون در رابطه با حقوق، آزادیها و برابری شهروندان ربط مستقیم دارد به نحوه برخوردشان به سرنگونی جمهوری اسلامی.

یک معیار مهم در ارزیابی از "اپوزیسیون" موضعش در قبال سرنگونی جمهوری اسلامی است. منظورم به طور روشن جمهوری اسلامی در کلیت آن است و نه این یا آن جناحش.هر بخشی از اپوزیسیون - راست یا "چپ" – که گوشه چشمی به جناحی از داخل حکومت که به زور به اپوزیسیون درون حکومتی رانده شده است داشته باشد را نباید اصولا اپوزیسسون تلقی کرد. اینها یکی از مهمترین فاکتورهای تداوم حیات سیاسی جمهوری اسلامی بوده اند و هستند. مانعی در مقابل جنبش سرنگونی طلب رادیکال مردم هستند. کنار زدن این مانع یک وجه مهم تلاش برای سرنگونی کامل حکومت اسلامی است.

اینجا لازم است نگاهی کوتاه به دو جنبش حاضر در صحنه سیاسی ایران داشته باشیم و اینکه در تصویر این دو جنبش "منافع ملی" چه خاصیتی در مماشات با جمهوری اسلامی دارد.

**جنبش ملی - اسلامی**

منظورم از این جنبش تمام احزاب، شخصیتهای سیاسی، هنرمندان و ادبا و فعالین اجتماعی است که در یک ائتلاف بزرگ از مشروطیت تا الان در کنار هم بوده اند. زمانی در قالب اپوزیسیون در کنار هم بوده اند، مثل دوران مشروطیت و مبارزه با سطلنت و استبداد قاجاری. گاها مشترکا در حکومت بوده اند مثل اوایل بعد از پیروزی مشروطیت و اوایل سرنگونی سلطنت.

این  خانواده وسیع مثل همه جنبشهای راست و "چپ" در تاریخ سایه روشنهای خودش را دارد. شامل اکثر احزاب و گروهها و شخصیتهایی است که خواهان اصلاح وضع موجود هستند بدون اینکه به بنیادهای طبقاتی آن دست بخورد. ممکن است ترکیبشان و نقطه تاکیداتشان پیش و پس از انقلاب 57 تغییر کرده باشد اما محورها و مبانی مشترکی وجود دارد که همه حول آن چرخ میزنند.

از نظراقتصادیوجه مشترک این طیف تاکید بر جایگاه "بورژوازی ملی" و بومی در اقتصاد جامعه است. در مقطع انقلاب 57 این طیف در سیمای "امام خمینی" استقلال اقتصادی و سیاسی را دید و پشتش بسیج شد. بخشهایی از همین طیف همین امروز مشکل اصلی شان با حکومت این است که چرا به سرمایه داری تولیدی- صنعتی داخلی کم توجه است.

از نقطه نظر سیاسی مخالف انحصار قدرت در دست بخشی از طبقه حاکم هستند. میخواهند همه اقشار طبقه سرمایه دار و ایدئولوگهایشان درقدرت سهمی داشته باشند. در دوران سلطنت خواهان مشروط کردن سلطنت بودند و میگفتند "شاه باید سلطنت کند و نه حکومت" و در جمهوری اسلامی انتقادشان به انحصارطلبی ولایت فقیه است. میخواهند ولایت مطلقه فقیه را به ولایت فقیه مشروط تبدیل کنند. مساله شان شریک شدن در سفره چپاول است.

و از نقطه نظر فرهنگی با دستاوردهای مدرن غرب ضدیت دارند و خواهان حفظ فرهنگ سنتی، بومی و "ملی" هستند. در مقطع انقلاب، خمینی برای این طیف مظهر و الگوی بازگشت به خود بود.

"بشارت نامه" جبهه ملی موقعی که داریوش فروهر سخنگویش بود در این مورد بسیار گویاست. این بشارت نامه که نوعی استقبال سیاسی از بازگشت خمینی به ایران بود تصویر بسیار جالبی از تلقیات و روحیات این طیف میدهد. به فرازی از این "بشارت نامه" توجه کنید:

*"خمینی می آید. مردی که ندای مبارک رهایی است و بانک خوش آهنگ استقلال، مردی که نشانه آزادی انسان با ایمان علیه فساد است و باطل و خفقان ... خمینی می آید، مردی که وجودش تجسم آرمانهای یک "ملت" تاریخی است و تخم آرزوهای همه ملل در هم کوفته جهان، مردی که هستیش، قانون آزادی است و قانون دادخواهی و نافی همه قانون های ضد مردمی، و حرکتش، حرکت همه قانون های نو به سود "ملت"های ستمدیده از استبدادی زور و قلدری  ... مژده رهایی همه "ملت"ها از رنج ... نه یک قدیس، نه یک معجزه، نه یک دست از آستین غیب در آمده، بلکه انسان راستین عصر حاضر و ابر مرد زنده تاریخ می آید... در تمام طول حیات انسانها، تنها همین یک بار است که خورشید از غرب به شرق می آید، خورشیدی که امانت شرق است نزد غرب . ..."*

طنز تلخ و گزنده این است که داریوش فروهر بعدا توسط قصابان همین خمینی سلاخی شد!

از مصدق و مصدقی ها گرفته تا سازمانهایی مثل حزب توده آنقدر آمالها  و آرزوهایشان به هم نزدیک بود که در آستانه انقلاب 57 همه زیر چتر خمینی گرد آمدند و به انقلاب مردم علیه نظام سلطنتی محتوای ملی - اسلامی دادند و به شکستش کشاندند. همینها تا آنجا پیش رفتند که یا در مقام وزیر و وکیل و یا مثل حزب توده و بعدا اکثریت آرزومند وکالت و وزارت در کابینه های ضد انقلاب اسلامی، به همکار و زائده جمهوری اسلامی و وزارت اطلاعات و سپاه پاسداران تبدیل شدند.

جالب است که شخصیتهای همین طیف مخصوصا در بحرانی ترین مقاطع حیات جمهوری اسلامی مجددا پرچمی جدید پیدا میکنند و زیرش حضور به هم میرسانند و در مقابل نیروهای سرنگونی طلب موش میدوانند و عملا زمان برای تداوم حیات حکومت اسلامی میخرند.

برای مثال همانهایی که آرمانهای استقلال اقتصادی - سیاسشان را در شخصیت خمینی دیده بودند، مدتی بعد به پرزیدنت رفسنجانی دل می بندند؛ 20 سال بعد زیر پرچم خاتمی متحد میشوند؛ 30 سال بعد در جریان قیام 88 زیر چتر اصلاح طلبی موسوی- کروبی گرد هم می آیند و امروز زیر بیرق رئیس جمهور "تدبیر و امید" سینه میزنند.

"منافع ملی" این طیف با خود حکومت اسلامی تفاوت اساسی ندارد. از موقعیت خود در سفره چپاول "ملت" ناراضی هستند. بیدلیل نیست که در جریان جنجال بر سر نام خلیچ در مجله "نشنال جئوگرافیک" یا معرکه گیری سیاسی احمدی نژاد در باره تنب ابوموسی همینها برای جلو افتادن در تحریک و تهییچ هیجانات ملی و میهنی از سر و کول هم بالا میرفتند.

بهترین آسیب شناسی در مورد همه احزاب و شخصیتهای این جریان اعلام این حقیقت است که اینها خود یک آسیب جدی در مقابل اهداف پیشرو و اعتراضات حق طلبانه مردم و روند سرنگونی جمهوری اسلامی هستند. مقابله جدی و موثر با جمهوری اسلامی بخشا مربوط به این است که چقدر بتوانیم جامعه و خودآگاهی سیاسی اش را از آسیب همین طیف دور نگه داریم.

**"منافع ملی" و ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی**

در این بخش منظورم از ناسیونالیسم نیروهایی هستند که قبلا در حکومت بوده اند و امروز به اپوزیسیون سرنگونی طلب تبدیل شده اند. تحلیل محتوای گرایش سیاسی این طیف اینجا مورد نظر من نیست. با چند مثال میخواهم اشاره ای کوتاه به این داشته باشم که پوشش "منافع ملی" چگونه میتواند شخصیتهای این جبنش و این طیف را در کنار جمهوری اسلامی قرار دهد.

البته همینکه نیروی سرنگونی طب به نام "منافع ملی" در کنار نیرویی که قرار است سرنگون شود قرار میگیرد خود گویای حقایق زیادی در باره محتوای ارتجاعی و عقب دارنده چهارچوبی به نام "منافع ملی" است.

در جریان جنگ ایران و عراق اعلام آمادگی رضا پهلوی برای خدمتگزاری به جمهوری اسلامی در نقش خلبان بسیار خصلت نماست. صدام و خمینی برای رسیدن به اهداف و منافع سیاسی حکومتشان یکی از خونین ترین جنگهای تاریخ منطقه را راه انداختند و این وسط یکی از شخصیتهای جنبشی که مدعی است میخواهد حکومت اسلامی را سرنگون کند با اشتیاق کامل اعلام کرد که خدمتگزار آن حکومت خواهد بود.

وقتی جار و جنجال کاملا بی پایه در باره احتمال حمله آمریکا به ایران راه افتاد، داریوش همایون به نمایندگی از طیف مشروطه خواهان جای تردید باقی نگذاشت که حاضر است در کنار حکومت اسلامی بایستد: "ما از همیشه بیشتر می باید در برابر هر حمله ای به خاک ایران ایستادگی کنیم و جای تردید نگذاریم که در چنان صورتی در پشت همین حکومتی که به خون ما تشنه است خواهیم ایستاد."

وقتی نشریه نشنال جئوگرافیک (National Geographic) در مقابل عنوان خلیج فارس داخل پرانتز خلیج عربی درج کرد، از اپوزیسیون ملی اسلامی تا ناسیونالیسم طیف مشروطه خواه - سلطنت طلب همه به ارکستر رجزخوانی رفسنجانی و احمدی نژاد در باره "خلیج همیشه فارس"پیوستند. همان خلیجی که "برادران قاچاقچی" احمدی نژاد از طریق اسکله های خصوصی اش کرورکرور پول به جیب میزنند.

براستی آن چه نوع "منافع ملی" ای که یک جریان سیاسی با هر ادعایی را در کنار حکومتی مثل جمهوری اسلامی قرار میدهد؟

چنین منافعی چه ربطی میتواند به منافع مردمی داشته باشد که هر روز بیشتر عمر حکومت اسلامی برایشان مرگ و تباهی و فقر و ویرانی و اعتیاد و تن فروشی و کودکان کار و فجایع زیست محیطی بیشتر ببار میاورد؛ مردمی که برای پایان دادن به عمر جمهوری اسلامی ثانیه شماری میکنند؟

"قوی" ترین استدلال جبنش ناسیونالیستی در اپوزیسیون برای قرار گرفتن در کنار جمهوری اسلامی به بهانه "تمامیت ارضی و منافع ملی" این است که اگر وطن نباشد هیچ چیز نیست.

ولی با همین استدلال به ظاهر قوی و با چرخاندن شبح "مملکت از دست میرود"، جنبش ناسیونالیستی آسیبهای بزرگی به مبارزه مردم برای رهایی از حکومتهایی که مردم همین مملکت را همین حالا به خاک سیاه نشانده اند بازی کرده اند. تاریخ همه کشورها پر از تهییج ملی و میهنی است بدون اینکه در اکثر موارد عملا اتفاقی برای آن کشورافتاده باشد و جنگی رخ داده باشد. اتفاقی نیافتاده است اما حکومت ها به نام "کشور در خطر است" منافذ اعتراض را بسته اند و تا توانسته اند سرکوب کرده اند و بالاخره جای پایشان را محکم کرده اند بدون اینکه جنگی رخ دهد و کشور هم از دست برود.

در خود جمهوری اسلامی دقیقا این اتفاق افتاد. هشت سال تمام با خرافات ملی و میهنی و البته اسلامی کلید بهشت بر گردن صدها هزار جوان این مملکت انداختند و راهی جهنم جنگ کردند و دست آخر پای هر دو حکومت مستبد را سفت تر کردند و به چپاول مردم مملکت ادامه دادند. هنوز هم هر از گاهی حکومت اسلامی فیل "میهن در خطر حمله خارجی است" هوا میکند و اپوزیسیون ناسیونالیست را انگشت به دهان میکند.

**اپوزیسیون و جایگاه تحزب سیاسی**

وجود جنبشها و گرایشات سیاسی در هر جامعه ای مستقل  از اراده  و خواست ما یک داده عینی و اجتماعی است. تحزب سیاسی یک پدیده مدرن جهان معاصر است. هر چقدر جنبشها و گرایشات سیاسی با اتکا به احزاب سیاسی شان  درصحنه سیاسی حاضر باشند؛ هر چقدر این احزاب تصویرشان از مناسبات اقتصادی و سیاسی را روشنتر رو به جامعه اعلام کنند؛ هر چقدر احزاب سیاسی آزادانه تر و شفافتر تمایزات خود با همدیگر را ترسیم کنند؛ همانقدر زمینه  تبادل و مبارزه فکری و سیاسی بیشتر میشود؛ همانقدر با جامعه ای خودآگاهتر از لحاظ سیاسی مواجه خواهیم شد و همانقدر امکان دخالت آگاهانه تر در سیاست و انتخاب آگاهانه و آزادانه تر در جامعه فراهم تر خواهد شد.

روشن است که خود جمهوری اسلامی و اپوزیسیون اصلاح طلبش بیشتر از همه نگران ابراز وجود صریح و روشن احزاب سرنگونی طلب است. اما حتی آن بخشی از اپوزیسیون سرنگونی طلب که نگران رشد خودآگاهی سیاسی جامعه و توقعات روشن جامعه از حقوق اقتصادی، سیاسی، فرهنگی اش است، زیر چتر و پوشش وحدت و اتحاد و منافع همگانی و ملی در این مسیر گام برمی دارند. خوب میدانند که جامعه ای با توقعات بالا از زندگی و مطالبات روشن اقتصادی و سیاسی را نمیتوان به راحتی با کلی بافی در باره خاک و میهن و ملت و منافع ملی و غیره از لحاظ سیاسی فریب داد.

یکی از بروزات سیاسی این نگرش و نگرانی از تعین یافتن و روشن شدن مطالبات و توقعات اقتصادی و سیاسی در خارج کشوراین بود که در اعتراضات و تظاهرات خیابانی در حمایت از قیام 88 تلاش زیادی مخصوصا از جانب اصلاح طلبان رانده شده از حکومت میشد تا احزاب سیاسی بدون اسم و پرچم و شعار و مطالبه شرکت کنند؛ حتی بدتر سکوت کنند. در خیابانهای تهران علیرغم حضور لشکر سیاه پوش نوپو و پاسدار و بسیجی، "موسوی بهانه است، کل رژیم نشانه است" و یا "مرگ بر اصل ولایت فقیه" طنین افکن بود در حالیکه در خارج از کشور "اپوزیسیون" اصلاح طلب به هر دری میزد تا مردم در تظاهراتها شعار ندهند و سکوت کنند چون با این کارشان به "وحدت" لطمه میزنند!

احزابی که سیاست و مبارزه سیاسی را به قلمروی برای  کلی بافی در باره میهن و تمامیت ارضی و خاک و وحدت و "منافع ملی" و غیره تبدیل کرده اند عملا نمیخواهند در باره زندگی واقعی و نیازها و مطالبات واقعی اکثریت مردم صریح حرف بزنند. نه تنها نمیخواهند توقعات اجتماعی از زندگی را بالا ببرند بلکه عملا در مقابل توقعات بالای کارگران و اقشار محروم مردم از زندگی سنگ اندازی میکنند.

در جامعه ای که در آن چه از طرف نیروهای حکومتی و چه از طرف هر اپوزیسیونی در مقابل تشکل یابی حزبی جنبشها با برنامه و مطالبات کاملا شفاف سنگ اندازی میشود و به نام وحدت و وحدت طلبی سر هر تلاش نیروهای پیشرو برای متشکل شدن به هر شکلی و مخصوصا به شکل حزبی سد درست میکنند، یک کار مهم هر اپوزیسیون جدی پیشرو این است که این مانع را از سر راه جامعه بردارد.

این خود یکی از آسیبهای سیاسی و به تبع آن ضربه سیاسی است که بخشی از اپوزیسیون متعلق به طیف راست و حتی به اصطلاح چپ تحت نام "وحدت و مدارا و تحمل نظر دیگران و غیره" به هر اعتراض اجتماعی وسیاسی رادیکال علیه جمهوری اسلامی و مناسبات طبقاتی و اقتصادی موجود میزند.

یک وظیفه مهم جنبش پیشرو، آزادیخواه، برابری طلب و سوسیالیست "درمان" این آسیب است که معنایی ندارد جز مقابله سیاسی و کنار زدن این آسیب از مقابل تلاش حق طلبانه و پیشرو کارگران، زنان و جوانان و باز کردن راه برای اتحاد سیاسی همه نیروهایی که به طور جدی خواهان رهایی از حکومت اسلامی و مناسبات نابرابر و تبعیضگر سرمایه داری هستند.

**حقوق شهروندی**

مایلم در اینجا حداقلهایی در رابط با حقوق شهروندی طرح کنم که به نظرم پایبندی تعداد هر چه بیشتری از احزاب و سازمانها و شخصیتهای اپوزیسیون به آنها زمینه پیشروی به سمت رهایی از حکومت اسلامی و استقرار یک جامعه انسانی را فراهم تر میکند.

پیش فرض اول من این است که آزادی فردی و برابری اقتصادی واقعی تنها در جامعه ای میتواند متحقق شود که خود آزاد باشد. جامعه ای که در آن انقیاد طبقاتی و اقتصادی حاکم است و معیشت اکثریتشان به موقعیت اقتصادی شان در قبال مالکیت وسایل تولیدی گره خورده است نمیتواند مبشر گسترده ترین آزادیها و برابریها باشد. در چنین جامعه ای امکان ابراز وجود آزادانه افراد در قلمروهای مختلف زندگی نمیتواند وجود داشته باشد.

پیشفرض دوم این است که حتی کمترین بهبود در زندگی مادی و معنوی مردم و تحقق ساده ترین و ابتدایی ترین حقوق و آزادیهای فردی و مدنی منوط به سرنگونی حکومت اسلامی است.

با این دو پیشفرض اینجا میخواهم به تعدادی از اقدامات و مطالباتی اشاره کنم که باید تلاش کرد برای تحقق آنها بیشترین بخش جامعه زخم خورده و زحکمتش و ستمدیده دخالت کنند و بیشترین تعداد از مخالفین سرنگونی طلب حکومت اسلامی به آن پایبند باشند.

1. در عرصه سیاست و قدرت سیاسی: حکومت نباید ایدئولوژی رسمی داشته باشد. حکومت نباید حزبی باشد. به جای حکومت ایدئولوژیک یا حزبی یک ساختار سياسى مبتنى بر دخالت مستقيم و مستمر مردم در امر حاکميت لازم است. روشن است که آزادی فعالیت احزاب سیاسی برای پیش بردن برنامه سیاسی مورد نظرشان از طریق همان ساختار سیاسی باید در قوانین کشور تضمین شده باشد. سطح حضور احزاب در همین ساختار سیاسی تماما منوط به این است که چقدر توانسته باشند در جامعه اعتماد کسب کنند و فعالینشان در نهادهای شورایی در همه سطوح حضور پیدا کنند.
2. در عرصه آزادیهای مدنی: حقوق و آزادى هاى سياسى و مدنى وسيع و برابر برای همه نباید با هیچ قید و شرطی از جمله موقعیت اقتصادی و مالی، جنسيت، گرایش جنسی، تابعيت، تعلقات قومى و ملى و نژادى و مذهبى، باورهای فلسفی و سیاسی، سن، و غيره محدود شود. این تفاوتها و تمایزات طبیعی یا ساختگی نباید زمینه هیچگونه تبعیضی علیه هیچ بخشی از جامعه باشد.
3. در عرصه آزادیهای سیاسی، یکی از مهمترین مشخصه های یک جامعه آزاد، آزادى کامل و بى قيد و شرط انتقاد و نقد است. به هیچ توجیه و هیچ بهانه ای نباید آزادی نقد را محدود کرد. به هیچ بهانه و توجیهی نباید مردم را از آزادی نقد از همه جوانب سياسى، فرهنگى و اخلاقى و ايدئولوژيکى جامعه محروم کرد. هیچ نوعی از "مقدسات" - مذهبی، ملی و میهنی و غیره - که در طور تاریخ برای مردم ساخته اند نباید جایی در قوانین کشور داشته باشد که با ارجاع به آنها آزادی نقد محدود شود. در یک جامعه آزاد داشتن هیچ اعتقاد و مرام سیاسی نباید جرم سیاسی تلقی شود. چیزی به نام جرم سیاسی اصولا نباید وجود داشته باشد.
4. در عرصه موازین سکولار، نه تنها مذهب بلکه هیچ ایدئولوژی و هیچگونه تعلق یا انتساب به قومیت و ملیت و نژاد و غیره نباید نقشی در حاکمیت داشته باشد. دخالت مذهب در حکومت و عرصه های عمومی مثل آموزش و پروش و قوانین همانقدر ایدئولوژیک و مضر به حال جامعه است که  دخالت ایدئولوژی ناسیونالیستی. اینها همه محدود کننده آزادى انديشه، نقد و حيات علمى جامعه هستند.
5. در عرصه حقوق زنان، در ایران از یکطرف یکی از ضد زن ترین حکومتهای تاریخ و جهان حاکم است و از طرف دیگر زنان ایران یکی از آگاهترین و مدرنترین بخش جامعه هستند که در مبارزه ای خستگی ناپذیر خواهان رها شدن از یک حکومت مذهبی و قوانینش هستند. اپوزیسیونی که در دفاع از آزادی و برابری کامل زنان با توسل به مذهب و "فرهنگ مردم" و "سنت" و هر توجیه دیگری کوچکترین تزلزلی نشان دهد متعلق به آینده ایران نیست و نمیتواند اعتماد جامعه را جلب کند.
6. در عرصه مبارزه با خرافات اسلامی، اسلام ایدئولوژی رسمی حکومت است اما جامعه امروز ایران یکی از ضدمذهب ترین جوامع در دنیا است. اپوزیسیونی که در نقد مذهب به نعل و به میخ بزند؛ سعی کند تاکتیک زنی سیاسی خودش را "احترام به باورهای مردم" جا بزند؛ حتی برای نقد نیم بند مذهب هم لکنت زبان پیدا کند نمیتواند اعتماد بخش مهم جامعه زخم خورده از یک حکومت مذهبی را جلب کند. یک وجه اصلی فعالیت هر اپوزیسیون جدی که علاقه ای به آزادی اندیشه و زندگی رها ازخرافه دارد باید مقابله با خرافات مذهبی باشد.
7. در عرصه قتل عمد دولتی به نام اعدام و واکنش اپوزیسیون به آسیب اجتماعی اعتیاد یکی از تیترهای اعلام شده برای این میز گرد "آسیبهای اجتماعی در ایران و ارزیابی واکنش اپوزیسیون" است. همه میدانیم جدا از دو بار قتل عام زندانیان سیاسی که پارلمان همین کشور کانادا آن را جنایت علیه بشریت نامیده است، جمهوری اسلامی  هنوز رکورددار اعدام در جهان است. در حال حاضر جمهوری اسلامی جرئت راه انداختن اعدام وسیع زندانیان سیاسی را ندارد اما در سطح وسیع اعدام میکند. اکثر قربانیان این جنایت دولتی با اتهامهایی مربوط به مواد مخدر به قتل رسیده اند. روشن است که روی آوری به مواد مخدر یکی از غم انگیزترین آسیبهای اجتماعی است که جمهوری اسلامی به جامعه تحمیل کرده است. چگونه میتوان انتظار داشت اپوزیسیونی که با صراحت تمام درباره لغو مجازات اعدام - قتل عمد دولتی - حرف نمیزند اعتماد جامعه ای را جلب کند که همین حالا تعداد زیادی از عزیزانش در صف چوبه های داری  هستند که قاچاقچیان حاکم در ایران برپا کرده اند؟
8. در عرصه حقوق کارگری، تازمانیکه مناسبات سرمایه داری برقرار است؛ تا زمانیکه معیشت اکثریت جامعه به فروش و بازفروش مدام نیروی کارشان به اقلیتی که صاحب وسایل تولید اقتصادی هستند گره خورده است؛ تا زمانیکه سودآوری سرمایه و نه رفاه و آسایش همه مردم، مبنای تصمیمات و قوانین است؛ داشتن یک قانون کار پیشرو که بالاترین سطح زندگی و رفاه برای کارگران و موازین اقتصادی و رفاهی برای عموم را تضمین کند یک توهم است.

اینکه چه سطحی از حقوق اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر در یک نظم مبتنی بر کار مزدی رعایت میشود تماما موضوعی مربوط به توازن قوای سیاسی میان دو طبقه اصلی جامعه است. روشن است که تغییر این توازن به نفع تحمیل بیشترین خواست کارگران در قانون کار یا حتی خارج از قانون کار به کل سیستم حاکم، کار اعتراضات کارگری است که معمولا گرایشات آزادیخواه و برابری طلب درون طبقه کارگر، گرایشات سوسیالیستی و چپ در آن نقش فعال ایفا میکنند. اما تا آنجا که به بحث ما در رابطه با "منافع ملی" مربوط است در چهارچوب مناسبات سرمایه دارانه هر جا سودآوری سرمایه به هر دلیلی افت کند فورا یک دوجین متخصص "اقتصاد ملی" سربلند میکنند که ای کارگران عزیز الان وقت پرداختن به منافع خرد (!) صنفی نیست، الان "منافع ملی" ارجحیت دارد، وقت ریاضت اقتصادی است، همه باید کمربندها را سفت ببندند و تولید را افزایش دهند و صنعت ملی را نجات دهند و غیره! همین الان همین حکومت تماما ضد کارگر با همین شعبده بازی سیاسی تحت نام "اقتصاد مقاومتی" مشغول کلاه گذاشتن سر طبقه کارگر است!

اینها فقط محورهایی از مطالبات است که روشن است هر سطحی از تحققشان مستلزم کنار زدن حکومت اسلامی است. اما در زیر سلطه همین حکومت هم باید با اعلام علنیشان هم صف مبارزه علیه حکومت را متعین تر کرد و هم صف حکومت را تضعیف کرد.

**ستم ملی، تمامیت ارضی و تجزیه طلبی**

در پایان مایلم به موضوعی بپردازم که مستقیما به تیتر مورد انتخابم مربوط است.

میدانیم که ستم ملی یکی از ستمهای دیرینه در ایران است که پایه هایش در دوران سلطنت ریخته شد و در دوران جمهوری اسلامی همچنان اعمال میشود. روشن است که ستم ملی در جامعه ای از بین میرود که همه افراد آن نه تنها در قوانین کشور بلکه در همه شئونات زندگی اجتماعی، سیاسی، فرهنگی به عنوان شهروندان آزاد و برابر به رسمیت شناخته شوند؛ جامعه ای که در آن به اصطلاح تعلق ملی و قومی مبنای هیچ محرومیت یا امتیازی و هیچ تبعیضی در هیچ عرصه ای نباشد؛ جامعه ای که در آن هیچ بخش و هیچ وجهی از حقوق شهروندی به بهانه انتساب به هیچ هویت قومی یا ملی یا هر عنوان دیگری پایمال نشود.

اپوزیسیونی که به جای محکومیت صریح ستم ملی و اعلام صریح برابری کامل شهروندان مستقل از انتسابشان به هر "قوم" یا "ملت" معینی، دائما شمشیر "تمامیت ارضی"  و "منافع ملی" را در مقابل مردم تحت ستم ملی با بهانه مقابله با گروههای تجزیه طلب میچرخاند، روشن است که نه تنها نمیتواند اعتماد میلیونها انسانی را جلب کند که همیشه از این ستم رنج برده اند بلکه حتی میدان را برای مشروعیت نیروهایی فراهم میکنند که تمام دنیای سیاسیشان جدا کردن سرنوشت عده ای به نام "ملت" خود و راه انداختن بساط چپاول توسط سرمایه داران ملی در کشور باصطلاح مستقل هستند.

از نظر ما زندگی در چهارچوبهای جغرافیایی وسیعتر با حقوق شهروندی برابر به تقسیم کشورها بر هر مبنایی از جمله بر اساس قومیت و ملیت قطعا ترجیح دارد. اما اگر جنبش ناسیونالیستی - چه ناسیونالیسم در حاکمیت، چه ناسیونالیسم عظمت طلب در اپوزیسیون و چه ناسیونالیسمی که ادعای دفاع از "ملت" تحت ستم میکند - در هر گوشه ای از دنیا توانسته باشد در میان مردم منتسب به ملیتهای مختلف نفرت و خصومت بکارد و به تبع آن زندگی مشترک مردم تحت ستم را در کشور مربوطه مشقتبار کند، آنگاه باید آن مردم حق داشته باشند در یک رفراندم آزاد در باره ماندن یا جدا شدن تصمیم بگیرند. در چنین شرایطی اگر در کشور ساختار سیاسی آزاد و مناسبات اقتصادی و سیاسی انسانی حاکم باشد باید تلاش کرد مردم تحت ستم ملی ماندن در چهارچوب بزرگتر را انتخاب کنند. اما اگر جدا شدن را انتخاب کردند هیچ دولتی نباید حق داشته باشد به نام تجزیه طلبی به آن مردم لشکر کشی کند.

از نظر من ناسیونالیسم تحت ستم از لحاظ سیاسی بی پایه، پوچ و بی معناست. ناسیونالیسم تحت ستم نداریم. معمولا مردم معینی که ناسیونالیستها مهر قوم یا ملتی را بر پیشانیشان حک کرده اند تحت ستم هستند. ناسیونالیسم قومی از ستمی که بر بخشی از مردم روا میشود استفاده سیاسی میکند. ناسیونالیسم قومی به ستم واقعی ای که بر مردم معینی روا میشود دست میبرد و دکان سیاسی برای اهداف کاملا سیاسی و اقتصادی اش را راه می اندازد تا بعدا مردم یا "ملت" تحت ستم یعنی اکثریت کارگر و کارکن و زحمتکش جامعه را چپال کند. نمونه بسیار روشن این حقیقت سیاسی اقلیم کردستان عراق است که در آن احزاب ناسیونالیست حاکم هستند و همین امروز در یک نبرد طبقاتی و سیاسی و اجتماعی با اکثریت جامعه درگیر هستند.

برای ناسیونالیسم قومی "تحت ستم" تجزیه و جدایی و به اصطلاح استقلال مقدس است. برای ناسیونالیسم عظمت طلب در اپوزیسیون و ناسیونالیسم خود حکومت اسلامی "تمامیت ارضی" مقدس است. و در مقابل هر دو، برای جنبشی که امر اصلی اش آزادی، برابری و حرمت انسانی همه انسانها است تنها زندگی افراد در یک جامعه رها از فقر، رها از تبعیض، رها از استبداد و رها از خرافه "مقدس" است.

از نظر جنبش آزادیخواه و برابری طلب، جنبش سوسیالیستی، هدف این است که همه این انسانها در چهارچوب جغرافیایی هر چه بزرگتر و حتی در دنیایی بدون مرز در کنار هم یک زندگی برابر و آزاد و مرفه و انسانی را تجربه کنند. دنیایی که در آن اصالت انسان، آزادی، برابری و رفاه برای همه – بدون کوچکترین استثناء و تبعیضی - بر همه هویتهای ساختگی و ایدئولوژیکی و سیاسی سایه بیافکند. دنیایی که جان لنون در ترانه جادوانه اش به نام "تصور کن" تصور کرد: دنیایی که در آن نه جهنمی زیر پایمان، نه بهشتی بالای سرمان، نه مرزی میانمان هست. دنیایی که در آن همه ما، همه انسانها شریک همه دنیا هستیم!

*\* توضیح نویسنده: این مطلب که در تاریخ 24 اکتبر 2016 تدوین شده است در پاسخ به فراخوان عمومی میز گرد "آینده ایران" به عنوان مبنای سخنرانی در آن میزگرد آماده شده و در اختیار مسئولین میز گرد قرار گرفت. میز گرد "آینده ایران" در ماه نوامبر 2016 در شهر تورنتو برگذار شد که در آن نویسنده این مقاله به عنوان پانلیست خلاصه کوتاهی از این مطلب را در قالب سخنرانی ارائه کرد.*